روزنامه شرق

«جنیفر جنکینز»، استاد دانشگاه تورنتو در گفت‌وگو با «شرق» مطرح کرد:

دولت آینده آلمان شبیه به دولت فعلی است

همکاری اقتصادی ایران و آلمان به‌رغم تغییر دولت‌ها در هر ۲ کشور پایدار مانده است

هادی آذری: آلمان در سال‌های اخیر به یک قدرت بلامنازع اقتصادی در جهان بدل شده است؛ به‌طوری‌که در زمره معدود کشورهایی قرار می‌گیرد که تراز تجاری‌اش با ایالات متحده مثبت است؛ امری که گلایه «دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهور دمدمی‌مزاج آمریکا را نیز به دنبال داشته است. از دیگر سو، این قدرت و توان اقتصادی در کنار ثبات سیاسی مثال‌زدنی به واسطه حضور طولانی‌مدت «آنگلا مرکل» در رأس هرم قدرت در این کشور و همچنین خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، در عمل سکان اتحادیه اروپا را به این کشور سپرده است؛ هرچند ممکن است این ثبات سیاسی با انتخابات سراسری آلمان که کمتر از یک ماه دیگر برگزار می‌شود، دستخوش تغییر شود و فرد دیگری به‌جای مرکل بر مسند صدراعظمی آلمان تکیه بزند. برای دست‌یافتن به درکی عمیق‌تر از فضای سیاسی آلمان و تعاملات احزاب سیاسی و همچنین نحوه تعامل این کشور با دیگر کشورها، به‌ویژه بعد از روی‌کارآمدن ترامپ، با «جنیفر جنکینز»، دانشیار دانشگاه تورنتو و استاد تاریخ آلمان و اروپا، گفت‌وگو کرده‌ایم. خانم جنکینز که فارغ‌التحصیل مقطع دکترا از دانشگاه میشیگان است، تاکنون کتب و مقالات متعددی درباره تاریخ سیاسی آلمان و همچنین روابط آلمان و اروپا با ایران به رشته تحریر درآورده است که از آن‌جمله می‌توان به «فرهنگ محلی و سیاست لیبرال در هامبورگ در پایان قرن ۱۹»، «ایران و آلمان در عصر امپراتوری» و «آلمان در میان امپراتوری‌های جهانی از ۱۸۴۰ تا اکنون» اشاره کرد. او معتقد است قدرت آلمان بیشتر از آنکه سیاسی باشد، اقتصادی است و اینکه آلمان به‌جای مداخله در امور کشورهای منطقه، دنبال ایجاد صلح و ثبات است. آنچه در ادامه می‌خوانید، پاسخ‌های مکتوب خانم جنکینز به سؤالات خبرنگار «شرق» است.

آنگلا مرکل چندین سال است که بدون هیچ رقیب درخور اعتنایی، رهبری آلمان را در دست دارد. چه عواملی باعث می‌شود که او چنین بی‌رقیب شود؟ آیا اقتدار و برتری او ممکن است در آینده نزدیک به چالش کشیده شود؟

محبوبیت آنگلا مرکل تا حد زیادی از نقش رهبری او در سیاست خارجی ریشه می‌گیرد. خلاف دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، خانم مرکل نه غیرقابل پیش‌بینی است و نه دمدمی‌مزاج. سیاست‌های داخلی و خارجی او مبتنی بر دیپلماسی، گفت‌وگو، اتحادگرایی و مذاکره با شرکای بین‌المللی در راستای چاره‌جویی برای مشکلات جاری است. نمونه‌ای از رویکرد دیپلماتیک و حساب‌شده او را در موضع قاطع او در قبال انضمام کریمه به روسیه و نقش رهبری او در متحدکردن کشورها برای تحریم روسیه می‌توان سراغ گرفت. نگرش انسان‌دوستانه او در قبال بحران مهاجران سوری که در مخالفت او با بستن مرزهای آلمان روی مهاجران در سال ۲۰۱۵، به بهترین شکل متجلی شد، هم باعث تحسین او شده و هم باعث انتقاد از او. در هر دو حوزه سیاست داخلی و خارجی، مرکل را به‌عنوان سیاست‌مداری متعقل و منطقی می‌شناسند که توانسته احترام و اعتماد آلمانی‌ها را جلب کند. او معتقد به تقویت جامعه مدنی در آلمان و افزایش تنوع فرهنگی در این کشور است.

البته من نمی‌خواهم درباره نقش رهبری مرکل از کلماتی مانند «اقتدار» یا «برتری» استفاده کنم؛ زیرا هیچ فردی در نظام سیاسی آلمان، نه‌تنها چنین جایگاهی ندارد، بلکه دنبال چنین جایگاهی نیز نیست. عبارات «اقتدار» و «برتری» به نظر متعلق به دوران حکمرانی سوسیال‌ناسیونالیست‌ها است که همین مسئله باعث می‌شود تا اقبالی به آن در آلمان وجود نداشته باشد. محبوبیت مرکل در انتخابات سال ۲۰۱۳ میلادی، به بیشترین میزان خود رسید و البته امروز پایین‌تر از آن دوران است. به نظر می‌رسد که مارتین شولتز، رهبر جدید حزب سوسیال‌دموکرات، بتواند برای مرکل در انتخابات سپتامبر ۲۰۱۷ دردساز شود. البته درحال‌حاضر این امکان چندان محتمل به نظر نمی‌رسد؛ زیراکه حزب خانم مرکل یعنی دموکرات‌مسیحی، در انتخابات منطقه‌ای که در بهار برگزار شد، عملکرد خوبی داشت. با این اوصاف، حزب دموکرات‌مسیحی به نظر بزرگ‌ترین حزب در انتخابات پیش‌رو باشد.

در میان احزاب آلمانی، کدام‌یک را می‌توان رقیبی جدی برای حزب دموکرات‌مسیحی دانست؟ با توجه به افول محبوبیت خانم مرکل در ماه‌های اخیر به‌خاطر مواضع ایشان در قبال مهاجران، آیا او قادر به تشکیل دولت اکثریت خواهد بود یا باید به گزینه تشکیل دولت ائتلافی رجوع کند؟

آلمان در بیشتر مواقع به صورت ائتلافی اداره می‌شود و تشکیل دولت ائتلافی امری غیرمعمول در این کشور نیست. گروهی از سه یا چهار حزب که برای تشکیل یک دولت ائتلافی، سهمی کافی از آرا را به‌دست می‌آورند، نشانه یک دموکراسی سالم است. مشارکت رأی‌دهندگان در آلمان نیز بالاست. در آلمان بیش از ۷۰ درصد حائزان شرایط، رأی می‌دهند که این هم یکی از نشانه‌های دموکراسی ریشه‌دار و قدرتمند است.

بحث افول محبوبیت مرکل به‌خاطر مواضعش درباره مسئله مهاجرت چندفرهنگی نیز بیشتر داستانی است ساخته‌وپرداخته رسانه‌های بین‌المللی؛ هرچند تا حدی درست است، ولی مرکل همچنان شخصیت محبوبی در آلمان محسوب می‌شود؛ فردی که به باور بخش زیادی از آلمانی‌ها، قادر است آلمان را از دل یک دوران بی‌ثباتی و آشوب جهانی به سلامت عبور دهد.

اما درباره بخش دوم سؤال. خیلی محتمل به نظر نمی‌رسد که حزب دموکرات‌مسیحی بتواند اکثریت را در انتخابات سپتامبر به‌دست آورد. محتمل‌ترین گزینه این است که حزب دموکرات‌مسیحی بیشترین سهم از دولت ائتلافی را به‌دست آورد. همچنین ممکن است اتحاد نزدیکی میان دو حزب بزرگ آلمان یعنی اتحاد دموکرات‌مسیحی و حزب سوسیال‌دموکرات شکل بگیرد. اگر چنین شود، دولت آتی تا حد زیادی شبیه دولت فعلی خواهد بود. درحال‌حاضر، آنگلا مرکل به همراه سوسیال‌دموکرات‌ها رهبری «ائتلاف بزرگ» را بر عهده دارد. این ائتلاف به احتمال زیاد می‌تواند ادامه یابد. البته گزینه‌های دیگری نیز برای ائتلاف وجود دارند. حزب لیبرال (حزب دموکرات آزاد)، در گذشته از متحدان خانم مرکل بوده است. طرفداران محیط زیست و حزب پیشرو سبز نیز می‌توانند در زمره گزینه‌های ائتلاف قرار گیرند؛ اما اینکه دقیقا کدام حزب با حزب خانم مرکل ائتلاف می‌کند، به نتیجه انتخابات پیش‌رو بستگی دارد.

شما گفتید افول محبوبیت مرکل بیشتر پدیده‌ای رسانه‌ای بود؛ اما اظهارات مرکل در سال ۲۰۱۰ مبنی بر اینکه مهاجران باید خود را با ارزش‌های فرهنگی آلمان وفق دهند، آیا در تضاد با علاقه او به جهانی‌شدن و لقب او به‌عنوان «صدراعظم دنیای آزاد» قرار نمی‌گیرد؟

به اعتقاد من، اظهارت مرکل در سال ۲۰۱۰ پیرامون چندفرهنگی، اشتباه فهمیده شد؛ چراکه اغلب اظهارات او ناقص نقل‌قول می‌شود. مرکل در آن اظهارات گفته بود «چندفرهنگی» مرده است که منظور از این حرف، این بود که زندگی‌کردن چند گروه در کنار هم، بدون اختلاط با یکدیگر، به ایجاد یک جامعه چندپاره انجامیده است. او در جایی در همان اظهارات گفت: «این امکان وجود داشت که چندفرهنگی شکست نخورد»؛ منظور او پیوندخوردن بیشتر مهاجران با جامعه آلمانی بود؛ اینکه با مشارکت بیشتر [مهاجران در جامعه آلمان] چندفرهنگ‌گرایی می‌توانست موفق شود. علاوه بر این، در سال ۲۰۱۰ میلادی، کریستین ولف، رئیس‌جمهور وقت آلمان و یکی از اعضای حزب دموکرات‌مسیحی، در یک سخنرانی مهم عنوان کرد: «اسلام به اروپا تعلق دارد»؛ این بازتاب موضع خود مرکل بود. متأسفانه خیلی‌ها در درک اظهارات مرکل در سال ۲۰۱۰ میلادی، دچار سوءتفاهم شدند.

> **برجام می‌تواند اصلی‌ترین عامل اختلاف میان ایالات متحده و آلمان در خاورمیانه باشد. برجام یک راه‌حل دیپلماتیک چندجانبه است که با حمایت آلمان محقق شد.**
> **در آلمان به برجام به چشم یک موفقیت بزرگ نگریسته می‌شود . اگر ایالات متحده از برجام خارج شود یا آن را نقض کند، این مسئله می‌تواند به محل تنش میان آلمان و آمریکا بدل شود**

از سیاست داخلی آلمان فاصله بگیریم. با به‌قدرت‌رسیدن دونالد ترامپ در ایالات متحده و نگاه منفی او به جهانی‌شدن و اتحادگرایی، جهان به نظر فاقد یک رهبری هژمون است. آیا آلمان می‌تواند این خلأ را پر کند؟

سؤال خوبی است. بعضا به شکلی کنایه‌آمیز از آنگلا مرکل به‌عنوان «رهبر جهان آزاد» یاد می‌شود؛ اما از بسیاری جهات این یک شوخی یا کنایه نیست. از منظر منش دیپلماتیک، دفاع او از دموکراسی، انکار نظامی‌گری، اعتقاد او به اتحادگرایی و علاقه او به صلح و ثبات، مرکل تا حد زیادی شرایط ایفای چنین نقشی را دارد؛ هرچند برای برعهده‌گرفتن نقش رهبری جهان، مسائلی مانند قدرت، نفوذ جهانی و اندازه کشور نیز مطرح است. آلمان به اندازه کافی بزرگ و قدرتمند نیست تا بتواند نقش ایالات متحده را ایفا کند و این را خود آلمانی‌ها نیز می‌دانند. آلمان در واقع رهبر اروپاست؛ همان‌طور که آنگلا مرکل در نشست اخیر گروه ۲۰ در هامبورگ این مسئله را ثابت کرد. نقش رهبری آلمان می‌تواند در اتخاذ یک سیاست خارجی بین‌المللی منسجم‌تر از سوی اتحادیه اروپا مؤثر واقع شود. همچنین آلمان می‌تواند به اتحادیه اروپا در گسترش مناسبات با خاورمیانه ازجمله کشورهای ایران، ترکیه و سوریه کمک کند؛ اما آلمان قادر نیست جای خالی ایالات متحده را به‌عنوان یک رهبر بین‌المللی پر کند. آلمان برای این کار به اندازه کافی بزرگ نیست.

در قضیه بحران قطر، آلمان کوشید نقش یک بازیگر فعال را ایفا کند و وزیر خارجه این کشور پیش از مقامات آمریکایی به کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس سفر کرد. آیا می‌توان این را نشانه حضور فعال‌تر آلمان در خاورمیانه دانست؟ اساسا آلمان چه اهدافی را در خاورمیانه دنبال می‌کند؟

به اعتقاد من، آلمان در خاورمیانه علاوه بر دیپلماسی و اتحادگرایی، دنبال اهداف و مقاصد اقتصادی است. حضور آلمان در خاورمیانه تا حد زیادی بر مبنای اهداف اقتصادی، فناوری و علمی صورت می‌گیرد. اشکال متعددی از مبادلات تجاری و دارویی وجود دارد که در کنار مناسبات سیاسی متعارف با کشورهای این منطقه، در جریان است و این رویکردی است که آلمان برای سالیان سال دنبال کرده است. قدرت آلمان بیشتر از آنکه سیاسی یا نظامی باشد، مبتنی بر اقتصاد، علم و فناوری است. سیاست خارجی آلمان نیز ضدجنگ است. برلین مخالف مداخله نظامی ایالات متحده در عراق بود و سیاست‌های خانم مرکل نیز به‌جای جنگ‌طلبی بر مدار دیپلماسی حرکت می‌کند. ژرمن‌ها می‌کوشند با آرام‌کردن اوضاع، شرایط را برای مذاکره و مبادله تجاری فراهم کنند. افزایش جنگ و تنش، مهاجران بیشتری را از مناطق مدیترانه‌ای به مرزهای اروپا می‌کشاند که بحران‌های انسانی در خاورمیانه و اروپا را به دنبال خواهد داشت که اصلا باب‌میل ژرمن‌ها نیست.

آلمان در قبال سوریه چه سیاستی را دنبال می‌کند؟ درحال‌حاضر روسیه، ایران و بشار اسد یک جبهه را تشکیل داده و ایالات متحده در جبهه‌ای دیگر قرار دارد؟ به نظر شما آلمان در کدام جبهه قرار می‌گیرد؟

به اعتقاد من آلمان نمی‌خواهد در قضیه سوریه موضع‌گیری کند و هیچ‌وقت نیز در جبهه خاصی نبوده است. همین مسئله به آلمان امکان می‌دهد از هر دو طرف نزاع، مهاجر بپذیرد. آلمان بیشتر می‌تواند نقش یک میانجی را در مذاکرات سیاسی داشته باشد؛ دقیقا به همین خاطر که به اردوگاه خاصی تعلق ندارد.

با توجه به جدال‌های لفظی میان مرکل و ترامپ در ماه‌های اخیر، آیا مداخله آلمان در خاورمیانه می‌تواند به افزایش تنش‌ها میان برلین و واشنگتن دامن بزند؟

حضور آلمان در خاورمیانه به معنای مداخله نیست. اصلی‌ترین عامل اختلاف میان ایالات متحده و آلمان در خاورمیانه، می‌تواند برجام باشد؛ زیرا آلمان بخشی از تیم مذاکره‌کننده بود. در گروه ۵+۱، آلمان همان ۱+ بود. برجام یک راه‌حل دیپلماتیک چندجانبه است که با حمایت آلمان محقق شد. در آلمان به برجام به چشم یک دستاورد و موفقیت بزرگ نگریسته می‌شود و از زمان امضای آن، حجم مبادلات تجاری میان دو کشور افزایش یافته است. اگر ایالات متحده از برجام خارج شود یا آن را نقض کند، این مسئله می‌تواند به محل تنش میان آلمان و آمریکا بدل شود. هرچند تغییرات اقلیمی و موضع‌گیری در قبال پوتین و جهانی‌شدن نیز می‌تواند به محل اختلاف میان مرکل و ترامپ بدل شود.

به اروپا برگردیم. با توجه به رأی مردم بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا و زمزمه‌هایی برای خروج دیگر کشورها، آیا ائتلاف مرکل و مکرون می‌تواند اتحادیه اروپا را نجات دهد؟

ائتلاف مرکل و مکرون می‌تواند ظرفیت‌ها و امکان‌هایی را پدید آورد که به تقویت و پیشرفت اتحادیه اروپا بینجامد. هم مکرون و هم مرکل از طرفداران پروپاقرص اتحادیه اروپا و نهادهای آن به شمار می‌روند. مارتین شولتز، رهبر حزب سوسیال‌دموکرات، نیز از حامیان پروپاقرص اتحادیه اروپا محسوب می‌شود و در پارلمان اتحادیه اروپا به‌عنوان سیاست‌مدار حضور داشته است. حتی اگر مرکل بعد از انتخابات پیش‌رو دیگر صدراعظم آلمان نباشد، شولتز به خاطر شهرتش در اروپا، می‌تواند به‌خوبی موضع آلمان را پیش ببرد.

به نظر شما موضع آلمان در برابر بریتانیا بعد از خروج از اتحادیه اروپا چه خواهد بود؟

به این سؤال نمی‌توان پاسخ مشخصی داد. خیلی چیزها به مذاکرات خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بستگی دارد و نحوه پیشرفت این مذاکرات به موضع بریتانیا وابسته است؛ اینکه بریتانیا به چه شکل و صورتی اتحادیه اروپا را ترک می‌کند.

مرکل از زمان حضور در قدرت، در رأس هفت هیئت تجاری به چین سفر کرده است. آیا این اقدام مرکل را می‌توان تلاش برای نزدیکی به چین برای کاهش وابستگی به روسیه دانست؟

انتخاب هامبورگ برای برگزاری نشست گروه ۲۰ با وجود هشدارهای نیروهای امنیتی، بسیار حساب‌شده بود؛ زیرا چین اصلی‌ترین مشتری بندر هامبورگ محسوب می‌شود. مناسبات چین- هامبورگ نشان‌دهنده نفوذ اقتصادی جهانی آلمان است و از گسترش و توسعه روابط اقتصادی، فناورانه و علمی دو کشور خبر می‌دهد. بااین‌حال، روابط با روسیه از اهمیتی حیاتی برای آلمان برخوردار است. هرچند چین در برخی از حوزه‌ها مانند فناوری و مواد خام می‌تواند جایگزین روسیه شود؛ اما روابط آلمان با روسیه دیرینه‌تر از آن است که کشوری بتواند جای آن را بگیرد و در آینده نیز این روابط پابرجا خواهد بود.

با توجه به افزایش تنش‌ها میان آلمان و ترکیه بر سر مسائلی مانند نسل‌کشی ارامنه و خواست اردوغان از ترک‌های آلمان برای رأی‌ندادن به مرکل در انتخابات سپتامبر، روابط برلین-آنکارا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تنش میان آنکارا و برلین از اختلاف نظر بر سر سیاست‌های داخلی ترکیه در قبال روزنامه‌نگاران، فعالان حقوق بشر و مخالفان سیاسی در این کشور نشئت می‌گیرد. آلمان نگاهی انتقادی به سرکوب و اختناق اجتماعی در ترکیه بعد از کودتای نافرجام داشته است و آن را اقدامی علیه دموکراسی در این کشور می‌داند.

به‌عنوان آخرین سؤال، آلمان و ایران در دهه‌های اخیر با اجتناب از درگیری و تخاصم، به نظر به یکدیگر به چشم شرکایی درخور اعتنا نگاه می‌کنند. چه چیز زمینه نزدیکی این دو کشور را فراهم کرده است؟ آیا دلیلی تاریخی در کار است؟

همکاری اقتصادی ایران و آلمان به دهه ۱۹۲۰ میلادی برمی‌گردد که با موفقیت‌هایی نیز همراه بوده است. این همکاری اقتصادی با وجود تغییر دولت‌ها در هر دو کشور پایدار مانده است. به نظرم این روابط اقتصادی در کنار مناسبات علمی و عملی بهترین راه برای همکاری آلمان و ایران است. این نوع از بده‌بستان جامعه مدنی، به مردم هر کشور امکان تعامل در سطحی گسترده‌تر را می‌دهد. هر دو طرف احترام والایی برای فرهنگ یکدیگر قائل‌اند که می‌توان از آن به‌عنوان شالوده و بنیان این رابطه سودمند برای هر دو کشور نام برد.

یادداشت

انزوای بین‌المللی ترامپ

«دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهوری آمریکا، به‌تازگی راهبرد جدید این کشور را در زمینه افزایش نیروهای نظامی ایالات متحده در خاک افغانستان اعلام کرد؛ راهبردی که همراهی دیگر متحدان این کشور را به‌همراه نداشت و بار دیگر آمریکا را در عرصه بین‌المللی منزوی کرد. او در شرایطی راهبرد خود در زمینه افغانستان را مطرح کرد که در دوران کارزار انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا، بارها بر خروج نیروهای این کشور از افغانستان تأکید و آن را به‌عنوان یکی از محورهای اصلی برنامه‌های خود مطرح می‌کرد. تغییر ۱۸۰ درجه‌ای مواضع ترامپ، علاوه بر نارضایتی در بین هواداران او، واکنش‌های تندی نیز در بین سیاست‌مداران و مقام‌های سابق و کنونی آمریکا به‌همراه داشت که در نخستین اظهارنظرها، راهبرد جدید ترامپ، جنگی بی‌انتها توصیف شد.

نمایندگان سنا و مقام‌های حزب دموکرات آمریکا نیز از اینکه ترامپ هیچ برنامه زمان‌بندی مشخصی برای خروج سربازان آمریکایی در افغانستان ارائه نکرده و پس از ۱۶ سال، ایالات متحده بار دیگر به دنبال افزایش تعداد سربازان آمریکایی در آن کشور است، انتقاد کردند.

می‌توان دراین‌باره به اظهارنظر «رند پال»، سناتور محافظه‌کار آمریکایی، اشاره کرد که راهبرد جدید رئیس‌جمهوری آمریکا را درباره افغانستان هولناک خواند و آن را سبب افزایش مرگ جوانان کشورش خواند و از کنگره خواست اختیار اعلام جنگ را از ترامپ سلب کنند، اما تمام ماجرا به انتقادهای داخلی ختم نشد؛ در ابعاد بین‌المللی، راهبرد جدید ترامپ همسویی متحدان را به‌همراه نداشت و بر انزوای رئیس‌جمهوری آمریکا در عرصه بین‌المللی دامن زد.

هرچند «جیمز متیس»، وزیر دفاع آمریکا، اعلام کرد که با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، برای افزایش نیروهای نظامی در افغانستان گفت‌وگو خواهد کرد و این سازمان نیز از تصمیم ترامپ برای اعزام نیروهای بیشتر به افغانستان استقبال کرد، اما بی‌میلی کشورهای عضو این پیمان در مشارکت با سیاست‌های ترامپ در افغانستان، به‌وضوح در اظهارنظرهای مختلف تجلی می‌یابد. درهمین‌حال فرانسه اعلام کرد که این کشور تصمیمی دراین‌باره نگرفته، اما یک کارشناس نظامی فرانسه گفت که اگر پاریس با بازگشت به افغانستان موافقت کند، او از این تصمیم متعجب خواهد شد. اسپانیا و ایتالیا نیز از اظهارنظر درباره این موضوع امتناع کرده‌اند. وزیر دفاع آلمان نیز اعلام کرد که برلین قصد ندارد در واکنش به راهبرد جدید آمریکا درباره افغانستان، بلافاصله نیروهای نظامی جدیدی به این کشور اعزام کند. «اورزولا فن‌درلاین» دلیل گرفته‌شدن چنین تصمیمی را از سوی آلمان، افزایش حضور نیروهای این کشور در افغانستان در سال ۲۰۱۶ و در زمانی ذکر کرد که کشورهای دیگر در حال کاستن از تعداد نیروهایشان بودند.

او ضمن استقبال از راهبرد جدید دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، برای استمرار مأموریت نظامیان آمریکایی در افغانستان، یادآور شد که آلمان جزء نخستین کشورهایی نخواهد بود که شمار نیروهایش را در افغانستان افزایش خواهد داد. بااین‌حال، باوجود اینکه «مایکل فالون»، وزیر دفاع بریتانیا، از تصمیم ترامپ استقبال کرد، اما اشاره‌ای مبنی‌بر اقدامی مشابه از سوی لندن نکرد.

ادامه در صفحه ۱۲

نگاه

همکاری خارجی و تعامل ملی راه‌حل بحران افغانستان

اردشیر زارعی‌قنواتی: دولت ایالات متحده آمریکا بعد از ماه‌ها بالاخره در روز دوشنبه، ۲۱ ماه آگوست، «استراتژی جدید آمریکا درباره افغانستان» را اعلان کرد. یک پایگاه نظامی در «آرلینگتون» از حومه واشنگتن که اجساد بسیاری از نظامیان کشته‌شده این کشور در جنگ افغانستان در آنجا به خاک سپرده شده‌اند جایی بود که برای «دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهوری پرچالش آمریکا، مناسب اعلان راهبرد جدید تلقی می‌شد. او در این سخنرانی بااهمیت که به‌شدت زیر ذره‌بین سیاست‌مداران، تحلیلگران، افکار عمومی و کشورهای جهان قرار داشت، برخلاف گفته‌های دوران تبلیغات ریاست‌جمهوری خود، دقیقا بر رویکرد غالب در ساختار سیاسی آمریکا تأکید کرد و راه را برای افزایش نیروی بیشتر در افغانستان باز گذاشت. این استراتژی دقیقا همان استراتژی کنونی آمریکا و به‌خصوص پنتاگون است که به تناوب در ۱۶ سال بحران و جنگ افغانستان به کار گرفته شده است. به‌همین‌دلیل تأیید حضور نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان و احتمال اعزام حدود سه‌هزارو ۹۰۰ نیروی نظامی جدید به این کشور تغییر ملموسی در این خصوص نبوده و درواقع در چارچوب مدار کنونی حداقل درباره «متن» بحران «هیاهو برای هیچ» بود. استقبال گسترده محافل قدرت در آمریکا و هم‌پیمانان این کشور در ناتو و منطقه بحران نیز بیش از هر چیزی دال بر پذیرش وضع موجود از سوی دونالد ترامپ تلقی می‌شود. چنانچه «ینس استولتن‌برگ»، دبیرکل ناتو در بروکسل، با تشکر از این تصمیم دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، اعلام کرد که «ناتو به طور نامحدود در کنار آمریکا خواهد بود». در افغانستان «اشرف غنی»، رئیس‌جمهوری افغانستان، این استراتژی آمریکا را دلیلی بر ادامه فعالیت‌های آمریکا در کشورش ارزیابی کرد و در پیام توییتری خود از طرف مردم افغانستان از ترامپ به‌خاطر این تصمیم تشکر کرد.

آنچه که از اهمیت بیشتری برخوردار بود، حواشی این اعلان استراتژی جدید آمریکا درباره افغانستان بود که از یک طرف موجب ارتقای جایگاه هند نزد واشنگتن می‌شد و از طرفی دیگر تهدید ضمنی پاکستان به دلیل حمایت از تروریسم و پناه‌دادن به رهبران «طالبان» در این کشور به حساب می‌آمد. دعوت ترامپ از دهلی‌نو برای ایفای نقش پررنگ‌تر در افغانستان و هشدار به رهبران اسلام‌آباد مبنی‌بر اینکه تا زمانی که ریشه تروریسم را در کشورشان نخشکانند انتظار کمک‌های نظامی و مالی از آمریکا را نداشته باشند، نشان می‌داد که هم‌زمان واشنگتن در منطقه جنوب آسیا درصدد تغییر استراتژی بین متحدان خود است. این موضوع چنانچه واقعا به آن عمل شود با توجه به اینکه تغییرات اساسی در راهبردهای منطقه پاکستان حداقل در کوتاه‌مدت بعید است می‌تواند چالش‌های اساسی را بین دو کشور موجب شود. از طرف دیگر تمرکز آمریکا روی مهار چین که از بحران کره‌شمالی شروع می‌شود و امروز دامنه آن به افغانستان هم کشیده شده است با توجه به نزدیکی دهلی - واشنگتن می‌تواند برای پکن یک تهدید ژئوپلیتیک تلقی شود. از آنجا که پاکستان نیز یک متحد ژئواستراتژیک برای چین به حساب می‌آید، برهم‌زدن توازن موجود بین هند و این کشور دامنه رقابت و موازنه‌های ژئوپلیتیک در این حوزه را می‌تواند تعمیق بخشیده و به تنش‌های منطقه عمق بیشتری بدهد. به همین دلیل بلافاصله بعد از سخنرانی ترامپ، چین و روسیه ضمن تأکید بر شکست استراتژی کنونی واشنگتن در افغانستان، نارضایتی خود را نسبت به آن نشان دادند. چنانچه «هوا چونینگ»، سخنگوی وزارت امور خارجه چین، ضمن اشاره به اینکه پاکستان در خط مقدم مبارزه با تروریسم قرار دارد و قربانیان بی‌شماری در این راه داده است، تأکید می‌کند: «اسلام‌آباد نقش مهمی در مبارزه با تروریسم دارد و جامعه جهانی باید این موضوع را به رسمیت بشناسند». در روسیه نیز «ولادیمیر جباروف»، معاون رئیس کمیته بین‌الملل شورای فدراسیون این کشور، ضمن تأکید بر ناکارآمدی سیاست جدید آمریکا می‌گوید: «آمریکا به هیچ شکلی افغانستان را کنترل نمی‌کند، بلکه فقط از نظامیان خود دفاع می‌کند که در افغانستان مستقر شده‌اند».

استراتژی جدید آمریکا در افغانستان مبنی‌بر حفظ وضع موجود و احتمال افزایش نیروی نظامی بیشتر در این کشور هم چنان‌که به تجربه اثبات شده است تنها می‌تواند برای مدت کوتاهی توازن جنگی در میدان‌های عملیاتی را تغییر دهد. در ماه‌های اخیر گروه طالبان با پیشروی‌های سریع و دور از انتظار خود، ارتش ملی افغانستان را در موضع تدافعی قرار داده‌اند و با تصرف گاه‌وبیگاه بعضی از ولسوالی‌ها و تحمیل جابه‌جایی‌های نظامی پرهزینه و زمان‌بر ارتش توانسته‌اند اراده خود را بر عرصه میدانی جنگ تحمیل کنند. با توجه به شیوه جنگ گروه‌هایی چون طالبان و امروز با اضافه‌شدن گروه تروریستی «داعش» در بحران این کشور که بنا بر گزارش منابع رسمی و مستقل، حدود نیمی از جغرافیای کشور را در اختیار دارند، این افزایش نیروهای آمریکایی در معادلات کلی تغییر اساسی ایجاد نمی‌کند. چنانچه در فاصله سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ میلادی شمار نیروهای آمریکایی در افغانستان حدود ۶۷ هزار نفر بود که بعد از ناکامی‌های زیاد در همان سال به فرمان «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری سابق این کشور، با افزایش ۳۳ هزار نیروی نظامی جدید به مرز صد هزار نفر هم رسید، اما ماحصل آن نه‌تنها پایان جنگ و دستیابی به ثبات در افغانستان نبود که متأسفانه نتیجه آن را امروز به صورت واضح می‌توان مشاهده کرد. از آنجا که در افغانستان هم‌اکنون جنگ بین جناح‌های فاسد حکومتی، جنگ‌سالاران جهادی سابق و گروه‌های اسلام‌گرای شورشی و تروریست طالبان و داعش در جریان است و در عرصه بیرونی نیز قدرت‌های جهانی و همسایگان این کشور به صورت نیابتی در تنور این جنگ برای رسیدن به اهداف و منافع خود می‌دمند، تنها یک عزم ملی، منطقه‌ای و جهانی می‌تواند راه برون‌رفت از بحران افغانستان باشد. تا زمانی که مشارکت واقعی بین آمریکا، چین، روسیه، اتحادیه اروپایی، پاکستان، هند و ایران درخصوص روند تعامل خارجی و دولت مرکزی و طالبان در چارچوب مصالحه ملی آغاز نشود، هرگونه استراتژی برای افغانستان از قبل مهر شکست را بر پیشانی خود خواهد داشت. از طرف دیگر با توجه به گسست و شکاف‌های ملی در این کشور هیچ دولت مرکزی‌ای نمی‌تواند ثبات را به افغانستان بازگرداند و شاید راه‌حل اساسی در پذیرش یک سیستم فدرالی و غیرمتمرکز نهفته است که متأسفانه هیچ‌کدام از بازیگران داخلی و خارجی تاکنون به آن توجه نکرده‌اند.